

بی کمالی انسان از سخن پیدا شود
پسته ی بی مغز چو لب وا کند رسوا شود

م . و . محمودی

(10 جنوری 2011)

پرت و پلا گفتن "سمندر" در زیرماسک انسان !

تجربه ثابت کرده است که اپورتونیستها دروغگو اند . چون آنها از یک طرف همیشه به فکر وارونه ساختن واقعیتها و پنهان کردن حقایق اند . و از طرف دیگر تعادل فکری ندارند ، بناءً حرفهای دیروزی شان را به دست فراموشی می سپارند و سراز نو حرفی میزنند که گفتار دیروزی شانرا نفی میکنند. حالا بخاطر اثبات این ادعا مواردی از دو نوشته " انسان " را به پیشگاه انقلابیون درینجا تقدیم میکنم و قضاوت را هم به آنها می سپارم .

"انسان" در ۲۱ قوس ۱۳۸۹ چنین نوشت :

(دیگر اینکه جوانان در پایان جروبحث ها یک مقاله های را از تارنامه " پیام آزادی" که به قلم میرویس ودان" محمودی " است، هم یاد آور شده و بخوانش گرفته شد. در پایان پیشنهاد شان به من این بود که "ما در وقت بسیار حساس زندگی مینماییم ویک ثانیه وقت خود را باید برای پاسخ نوشتن و یا مباحثه به همچوگپ ها ضایع ننماییم . "جوانان با لطف جوانی شان بمن چنان بیان داشتند، که یک ثانیه وقت را نباید به همچو گپ ها بپردازم. این به این معنی نیست که ما به گپ های ریز و درشت برخورداردی نداشته باشیم، بلکه به این معنی است که یکبار صحبتی در مورد نوشته ای صورت گرفته است و همان کافیست).

"انسان" در ۳ جدی ۱۳۸۹ نوشت :- " به همین ترتیب در تارنامه پیام آزادی تا هم اکنون یک نامه و دو مقاله ای جداگانه در مورد من منتشر گردیده است که در مورد نامه منتشر شده پاسخی نگاشته و برایشان ارسال نموده ام. در مورد یکی از مقاله ها که زیر عنوان : " جواب به جفنگنامه و دروغ نامه فردی بنام " انسان " در پیام

آزادی منتشر شده بود ، پاسخ گفتن را ضیاع وقت دانستم و هنوز هم برین باورم (").

جناب انسان "دانشمند" چه قشنگ نوشته اند که "ما در وقت بسیار حساس زندگی مینماییم و یک ثانیه وقت خود را باید برای پاسخ نوشتن ضایع ننمائیم و.....". اوشان اگر گستاخی نپندارند با دستان قلم آشنای شان منظوری شانرا از شرایط حساس برشته تحریر بیاورند تا ما تشنه گان علم و معرفت را از دریای بیکران دانش شان سیرآب سازند ، بدانند که بر ما محنت گذاشته اند.

آقای "انسان" ! شما رفقای انقلابی جنبش را تحت "سوالات" قرار داده اید ، اما با رندی تمام از پاسخ گفتن به سوالات آنها طفره رفته گویا دو قدم به پس و یک قدم به پیش را بمثابه حربه و تاکتیک تان وسیله ساخته اید. چون شما مشغول مطالعات " علمی" میباشید و گویا با علم سر و کار دارید، خواهشمندم با جنگ واژه ها به مقابله ام نیائید و با چراغ علم تاریکهای ذهنم را منور سازید و شرایط حساس را تشریح کنید و بنویسید که کشور ما در شرایط " تشریف آوری مهمانان ناخوانده و سلاح به دست از کشور های قدرتمند جهان "(امپریالیستم امریکا و امپریالیستهای وناتو) در چه حالتی قرار داشته و موقعیت سیاسی کنونی کشور و شرایط حاکم بر مردم چگونه تعریف می شود. شما درین "وقت بسیار حساس" در کجا هستید و چه میکنید و چگونه در چنین " وقت بسیار حساس " وقت کافی برای "نوشتن" و "بازبینی" و "بازنویسی" گفته ها و شنیده ها و دیده ها دارید؟ لیکن زمانی پای بیان حقایق میان می آید مانند استاد تان دست شما هم می لرزد و پای شما هم می لنگد و جهت گریز از آن همه چیز رابه باد تمسخر می گیرید.

طوریکه جناب شما فرموده بودید که زیاد تر اوقات گران بهای تانرا مشغول مطالعه و دیدن اخبار صرف میکنید. حتا در یکی از " گزارشات" تان عزیمت بارک اوباما را به میدان نظامی بگرام در "تار نامه" "بابا" فرستادید. از یکسو از حساس بودن وقت سخن بزبان میآورید و از دادن جواب به من خوداری میورزید و "ضیاع" وقتش می پندارید و از جانب دیگر وقت زیاد برای تماشای تلویزیون دارید و از سفر بدون اعلان قبلی وبی سر و صدای اوباما در پایگاه نظامی امریکا در بگرام گزارش تهیه می کنید؟ بنا بر گفته حکیمانه شما " یک ثانیه وقت خود را باید برای پاسخ نوشتن و یا مباحثه به همچو گپ ها ضایع ننماییم. " اما در نوشته بعدی تان از حالت "حساس" خارج شدید و جواب دادن نسبت به نوشته ام را ضیاع وقت دانستید! گرچه میدانم

که تیری را که آرش وار رهانیدم به نقطه حساس توبره اندوخته های "علمی" تان اصابت کرده و زخمهای ناشی از دوخت و دوز آن توبره پاره شده هنوز هم تازه است ، اما درد بی امان ، شکیبائی را از شما ربود و به پرت و پلا گفتن وادارتان ساخته است. اپورتونیست مشهور (منظورم استاد شما است) چون نقاب تزویر از رخس برداشته شد و توان رویا رویی ازش سلب گردید ، ناچار از شما " انسان کامل" بمثابه حربه چرکین به استفاده آغازید و شما هم با این همه اندوخته "علمی" و علم شناسی تان به جنگ علم به پا خاستید و مهملاتی راکه استادت مطرح کرده بود ، منحیث سوال مطرح کرده وجوابهای آنها را ازفعالین و رهروان جنبش پرولتری انقلابی(م ل م) مطالبه کردید. امید است درآینده از گفتار "عالمانه" تان مستفید گردم و همچنان در مورد تئوری های انقلابی و انقلاب کردن از شما بیآموزم .

شما آقای "انسان" محنت گذاشته اید و فرموده اید که میخواهید که تحت پوشش همین اسم تا به آخر عمرباقی بمانید . چرا از افشای هویت "سیاسی" تان هراس دارید؟ مگر شما خود را از اعضای کهن سال جنبش دموکراتیک نوین و شخص مردمدار و غم شریک مردم و انقلابیون نمیپندارید؟ مگر" شیرآغا" و "گل آغایت ترا به چه اسمی می شناسند ، حتما شیرین آغا ! اپورتونیستها همچو حباب روی مرداب سر می زنند و با قطره ای شبنم می ترکند و از میان می روند. شنبه اجدی "انسان" سندکناره گیری اش را به تارنامه "بابا" ارسال داشت و ببهانه ای راه گریزش را فراهم ساخت.

"سمندر" در سه - چهار دهه اخیر انرژی زیادی مصرف کرده است تا ایده ها و افکارانحرافی و ضدانقلابی اپورتونیستی اش را رنگ و رونق "انقلابی" داده و مردم را فریب دهد. بدانجهت اندیوال دیرینه اش را که در بازی های سیاسی وی درین سه دهه اخیر یار و یاورش بود ، یعنی "انسان" را باری دیگر به مدد گرفته و آلت دستش قرار داده و چیزک های برایش آموخته و به مثابه وسیله ای او را مورد استفاده قرار داده است. چون آن اسلحه کهنه و فرسوده و زنگ زده بود، برای مدت کوتاه تق و پق کرد و سر انجام بشکل خفتباری از تق و پق ماند و از کار افتاد ! معلوم نیست که چرا " سمندر" می خواهد به هر طریقی که شده درین ایام واپسین ، خود را مطرح سازد و افکار ارتجاعی و رویوزیونیستی اش را با حيله ها و ترورشخصیتها مطرح نماید ؟ وی مذبحخانه کوشید تا

انقلابیون مطرح شده ای افغانستان را طی سال ها در سطح ملی و بین المللی "بد نام" سازد. به این هم اکتفا ننموده پا فراتر از گلیمش نهاد و بر شخصیت صدر مائو تاخت ، تا در کوبیدن این انقلابی بزرگ و یک تن از پیشوایان پرولتاریای جهان ، در جرگه اپورتونیستهای جهان اسم و رسمی کمائی کند ، اما نقاب تزویر از رخ اصلی اش برافتید و پلانهای شومش بر ملا گشت. حال او به هر وسیله متوسل می شود وسیعی می نماید تا با "بد نام کردن" مخالفین ایده های انحرافی اش ، به اهداف اش دست یابد . بناً بیچاره "پهلوان پنبه" رنگ آمیزی شده را حربه ای ساخت تا بتواند از این طریق به اهدافش نائل آید.

همه انسان را میشناسند . وی هیچگاهی شعله یی نبوده ویا شعله ای صادقی نبوده ودرهیچ مقطعی مبارزه نکرده است و در سی سال اخیر بخاطر مطرح شدنش در حلقه های سیاسی بهر وسیله دست زده و با هر رژیم همکار بوده است. گرچه وی از نظر سطح آگاهی در پائین ترین سطح قرار دارد ، اما فردی نهایت عقده ای و قدرت طلب و شهرت خواه میباشد . وی بخاطرکسب شهرت کاذب بهرعملی دست میزند. اینکه مورد استفاده "سمندر" قرار دارد ، برعلاوه ، درپهلوی آن وی وظیفه تخریب جنبش شعله جاوید و شخصیتهای انقلابی اش را به عهده دارد. چنان که آقای "سمندر" بار دیگرجنبش پرولتری انقلابی (م ل م) را مورد حمله خصمانه قرار داده و قصد تخریب آنرا دارد. ده ها سال است که امپریالیسم وارثاع به تخریب جنبش بین المللی کمونیستی و "بدنام کردن" رهبران آن مشغول اند و بی شرمانه بارها "مرگ" آنرا اعلام کرده اند ؛ لیکن کمونیسم انقلابی (م ل م) زنده است. همین اکنون مائونیستهای انقلابی در چندین کشور جهان درفش مبارزه انقلاب پرولتری را بر افراشته و در راه پیروزی آن مبارزه مسلحانه براه انداخته اند . در دهه چهل با تمام توطئه ها و تخریبکاری های کج ب و نوکران خلقی پرچی آن وارثاع حاکم ، جنبش مائویستی افغانستان شکل گرفت وتوسعه یافت ومارکسیست-لنینیست-رویزیونیستهای افغانستان با مبارزه انقلابی علیه رویزیونیستها واپورتونیستهای رنگارنگ و امپریالیستها ومرجعین نوکر آنها، این خط انقلابی رازنده نگهداشته و در راه تکامل بیشتر آن مبارزه کرده و می کنند. خصوصاً نقش کلیدی مائویستها درجنگ ملی مقاومت برعلیه فاشیسم لجام گسیخته روسیه درتاریخ مبارزات مترقی خلق ما برجسته است. شعله ای های مبارز و انقلابی درشرایط جنگ آزادی خواهانه مردم ما بر ضد سوسیال امپریالیسم شوروی ودولت

خلقی پرچی های مزدوردرکنار مردم قرار گرفتند و خواب از چشمان تزاران نوین روسی و مزدوران پست فطرت آنها ربوه بودند . در آن جنگ امپریالیست های روسی و مزدوران آنها و امپریالیستهای غربی و گروه های مرتجع اسلامی دست در دست هم دادند و مائویستها را مورد حملات و ضربات شدید قرار دادند ؛ اگرچه در آن جنگ شدیداً نابرابر مائوئیستها شکست خوردند، اما جنبش انقلابی و ما ئوئیستها نابود نشدند و بار دیگر با قدرت بیشتری در صحنه مبارزه طبقاتی و ملی حاضر خواهند شد. بنأ امپریالیستهای امریکائی و ناتو و امپریالیسم روسیه و ارتجاع نوکر آنها از تفاله های چون انسان و همدیفانش در بد نامی مائویستهای انقلابی استفاده کرده تا بتوانند این نیروی زوال نا پذیر را به زعم شان تضعیف کنند . اما اینها کور خوانده اند، امپریالیستها و مرتجعین بدانند که از اخگر شعله بر می خیزد و خلق افغانستان بپا خواهد خاست و ممشت محکمی بردهان امپریالیستها و مرتجعین و انسان نما ها خواهند کوبید زیرا:

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی

مرتجعین بدانند از خونهای قرمزین ریخته شده یاران در دشت و کھساران افغانستان لاله های سرخ روئیده و هنوز هم در حال روئیدن است . سرخی این لاله ها نوید انقلابی را میدهد و مطمئنم انقلابی خواهد آمد و هیچ خس و خاشاکی را یارای سد نمودن انقلاب خلق نخواهد بود.

بگذار اهلی شده ها تحت اسم "انسان" در بد نام ساختن انسان های انقلابی واقعی یعنی بهترین فرزندان مبارز خلق کوشش نمایند و حقانیت جنبش پرولتری انقلابی (م ل م) را نفی کنند ؛ اما بدانند که روسها و سگان زنجیری خلقی و پر چی و خادی اش با کشتاروزندان و شکنجه های وسیع هزاران شعله ای انقلابی نتوانستند جنبش شعله جاوید را خاموش سازند، پس مادون های خیزکی و جستکی و آلت دست ، همچون انسان های « بر مرز وطن رسیده و خاک اشرا بر سرو روی خود باد کرده و... » چه کاری خواهد کرد ، به جز رسوائی و افشای هویت مغشوش خودش !

"انسان" به استاد سنتریست اش حلف وفاداری اش را اعلام میدارد و میگوید که به وی شدیداً احترام قائل میباشد و تا جان در بدن دارد از وی در هر شرایطی دفاع خواهد کرد . اما بعد از آن عهد و پیمان دو "نوشته" دیگر بیرون داد و در آخرینش "استاد" تنها و درمانده را در بیابان های پر برف و سرد یأس و نا امیدی رهانید و به

بهانه ... گوشه گیری اختیار کرد؟ انسان چنان وانمود میسازد که خیلی فردی مهم میباشد و از دور ها و نزدیکی ها "رفقا" و جوانان در "زیارت" اش شرفیاب میشوند، این گفتارهایش بوضاحت روشن میسازد که وی مانند استادش به مرض خود خواهی و دروغگوئی دچار است. جای شک نیست که وی در افغانستان مصروفیت دارد و بنا به گفته خودش در سراسر افغانستان در سفر است. آری ما شاهد رفتن خیلی افغانهای مانند او بوده ایم که اصلا بزبان انگلیسی آشنائی نداشتند منحصراً ترجمان با ارتش های اشغالگر به افغانستان رفتند و همه پیامد های "ترجمانی" شانراهم شاهد بودند که چگونه محفل عروسی ایرا با صد ها نفر غرق خون ساختند و چگونه بیشتر از ۱۴۷ دختران و بچه های خرد سال را به بهانه حضور طالبان در هلمند و یا قندهار، مغایر با تمام پرنسیپهای انسانی وحشیانه در آن محفل کشتند و در طی 9 سال اخیر ما شاهد وقایع زیادی از این نوع بوده ایم!

"انسان" هم شاید از جمله همین ترجمان ها باشد و یا در یک دفتر نرم و گرمی کار میکند. زیرا این "انسان" خط بینی کشیده نه داکتر است و نه انجینیر، شاید کم و بیش زبان سرزمینی که در آن اقامت داشته است را آموخته باشد. ما را بیاد ضابط های ماشینی دوران خونین خلقی و پرچی می افگند که چطور افراد فرصت طلب بیسواد، کم سواد و یا تا اندازه با سواد جامعه را شکار کردند و بر ضد خلق اسیر ما مورد استفاده قرار دادند. حال امپریالیستهای غربی از همچو افراد تحت نامهای مختلف در راه پیش برد اهداف شان در افغانستان استفاده میکنند تا توسط این میکروها جان هایی را بگیرند و آشیانه هایی را ویران سازند تا بتوانند با کشتن فرزندان افغانستان تحت نامهای مختلف به اهداف شومشان که همانا سیطره بر این کشور و این منطقه است نایل آیند. اما کشور کوچک ما با مردمی خسته و زخمی از جنگهای سی ساله بیشتر از ۴۰ کشور امپریالیستی و ارتجاعی را در دل کوهستانها و خاک مغرورش زمینگیر ساخته و صدای زجه و ناله های شانرا به هفت آسمان بلند کرده است. سرنوشت امپریالیسم آمریکا وناتو، سرنوشت روسها خواهد بود و سرنوشت جاسوسان شان به سرنوشت خلقیها و پرچی ها و خادی ها گره خورده است. خلقهای مظلوم ما ازین آزمون خطیر موفقانه بیرون خواهند شد و تجاوزگران و نوکران بومی شان رسوا و شکست خورده ومفتضح خواهند گردید.

آقای "انسان" من به شخصیت انسانی وریش سفیدی استاد شما احترام میگذارم و هرگونه بی احترامی را در مورد شخصیت انسانی اش مردود می شمارم. اما این حق را بخود میدهم که شخصیت سیاسی اش و عملکرد های سیاسی چهار دهه گذشته اش را به نقد بکشم ، این حق مدنی و سیاسی من میباشد. خودت دروغ میگوئی که ویرا احترام داری ، چرا اگر با ایشان ۴۵ سال رفاقت و آشنائی داشتی باید سعی می کردی تا اوراقانع سازی که ۸۰۳ صفحه کاغذ سپید را (که از هر نوع آلودگی ها مبرا بود) با وقاحت تمام سیاه کرد وگویا شجره ای برایش پدید آورد ، تا با کوبیدن جانباز ترین فرزندان انقلابی خلق و کوبیدن جریان شعله جاوید و اپورتونیست خواندن آنان و اپورتونیست و رویزیونیست خواندن صدر مائو درنزد همپاله هایش به نام و نوایی برسد و خودش را دربین آنها مطرح سازد و خود را ازگمنامی (ودر اصل بد نامی سیاسی) نجات دهد؟ اگر تو واقعاً رفیق و همراهش میبودی قبل از نشر آن چرندیات را به زباله دان می افگندی ، تا امروز مایه بد نامی باز هم بیشتر و بیشترش نمیگردید!

حال توطوطی و ارحرفهای خود و استادت را تکرار میکنی ، تا گویا مزخرفات خود را به کرسی حقیقت بنشانی . من در نوشته قبلی ام در مورد تشبیه انسانها به ببر و عقاب شرح داده ام و عاقلان را یک اشاره بس است. اما شما هیچ برداشتی از آن نکرده و جویده های قبلی را دوباره میجوید؟

بعد از حادثه موفقانه سوم حوت ۱۳۵۹ و نتیجه گیری از پیروزیهای تاریخی اش رفیق مجید کلکانی رهبر گرامی و انقلابی ساما اعلامیه ای نوشت که عنوانش چنین بود: "در سنگری اعتصاب ببری انقلاب خفته است". پس منظور بزرگمرد ازبکارگیری نام ببر در آن نوشته عیناً همان حیوان درنده بود و یا منظور ایشان از انقلابیون و آزادیخواهان؟ شما مدعی اید که ۴۵ سال در کوره های مبارزه پخته شده اید، پس در آن مرحله حساس تاریخی کجا بودید؟ گرچه شیر آغایت در آن آوان سنگ میهنپرستی و رفاقت با ابر مرد بزرگ مجید کلکانی را به سینه میکوبید.

یک مرد بزرگ از توده های حرمان کشیده ، اما سر سخت انقلابی و مشهور به چه گوارای افغانستان، قهرمان انقلابی و آزادیخواه که به شکل مرموزی از جانب لومپن پرولتاریا در وقت خواب به جاودانگی پیوست و آن بزرگ مرد بی کس و بی کوی رفیق شاه محمد پردل بود که مردی پیدا نشد که از آن انقلابی بزرگ و فرزند شایسته خلق

یادی بکند. وی مخالف شدید با رهبری شخص "سنتریست" در ساما و از مخالفین سر سخت سنتریسم بود. شما در آن زمان کجا بودید و آیا سوم عید را به یاد دارید؟ در آنزمان در پهلوی گل آغا بودید، در آن وقت که کلکانی شهید اعلامیه را نوشت چرا بالای کلمه بر انتقادی نکردید، درحالیکه گل آغا در کرسی رهبریت هم تکیه زده بود! واقعاً که دروغگو حافظه ندارد. (آقای انسان! بین خود ما باشد خبر شده ام که در کابل از وزیر خارجه اسپنتاهم در برابر حملات قلمی حریفانش بدفاع برخاسته یی ، همانطوری که مدت ها قبل از آن ، از جلاد زندان های ایران اکبر گنجی دفاع نموده و از وی ستایش کرده یی؟! دفاع وستایش از اوباما و یگران باشد بجایش...).